1394.12.11

بسم الله الرحمن الرحیم

# خلاصه مباحث

غالت اصولیون مانند شهید صدر، رفع در حدیث رفع را به معنای نفی و نابود کردن تفسیر کرده و مطابق آن، سخن از نحوه رفع و وجود تقدیر و حقیقی یا تعبدی بودن رفع و مرفوع را پی گرفته اند. به نظر ما، با توجه به استعمالات رفعی که با عن معتدی شده است، این کلمه در قبال وضع علی بوده و اساسا به معنای نفی نیست.

وضع به معنای بر عهده قرار دادن و رفع به معنای از عهده برداشتن است. اگر فعل یا شیئی پیش از انجام و تحقق بر عهده قرار گیرد، به معنای ایجاب یا اثبات حکم وضعی و اگر برداشته شود به معنای عدم ایجاب تکلیفی یا عدم وجوب وضعی است. در صورتی که فعل پس از انجام بر عهده قرار گیرد به معنای معصیت بودن آن عمل بوده و سختی هایی را به خاطر آن عمل بر عهده می گذارد. آن سختی ها می توان عقاب، کفاره و مانند آن باشد. حال اگر این عمل انجام شده برداشته شود، دیگر این سختی ها متوجه مکلف نیست. در این جلسه این مدعا را بیش تر توضیح خواهیم داد.

# عدم تقدیر در حدیث رفع

همانگونه که بیان شد؛ وضع و رفع در روایات هیچ گاه به حکم تعلق نیافته است. در استعمالات روایی گاه عمل پیش از انجام متعلق رفع قرار گرفته است که این به معنای الزام بوده و هیچ تقدیری در کار نیست. قرار دادن عمل یا شیئی بر عهده مکلف بیانی دیگر از وجوب تکلیفی یا وضعی آن بوده و برداشتن عمل یا شیئی از عهده مکلف بیانی دیگر از عدم وجوب تکلیفی یا وضعی است. این نوع بیان در آیات و روایات بیانی متداول بوده و با تعابیر مختلفی مانند وضع، کتب و جعل وارد شده است. در تمام این تعابیر خود فعل به اعتبار الزام آن، بر عهده مکلف قرار داده شده و از باب تقدیر نیست.

گاه عمل بعد از انجام متعلق رفع یا وضع قرار گرفته است. در پاره ای از موارد مرفوع خود فعل بوده[[1]](#footnote-1) و در پاره ای استعمالات مرفوع تبعه عمل است. به عنوان نمونه در دعای 24 صحیفه سجادیه وارد شده است: وَ رَغِبْتُ إِلَيْكَ فِي وَضْعِ تَبِعَتِهِ عَنْهُمَا البته در غالب موارد خود فعل مرفوع بوده و استعمال بدین نحو اندک است. رفع تبعه عمل و رفع مؤاخذه بر آن هیچ نیازی به تقدیر ندارد.

به نظر می رسد؛ رفع خود عمل نیز نیازمند تقدیر نباشد. بله رفع عمل نیازمند مصحّح و ملاحظه است زیرا؛ همانگونه که خود عمل انجام شده در خارج واقعا بر عهده انسان نمی آید، این عمل انجام شده در خارج نیز واقعا نمی تواند از عهده مکلف برداشته شود.

## تفاوت تقدیر و مصحح

بین تقدیر معنوی و تقدیر لفظی این تفاوت وجود دارد که تقدیر لفظی نوعا از باب ملازمه لفظ مذکور با لفظ مقدر است و تقدیر معنوی نوعا از باب ملازمه بین لفظ مذکور و معنای مقدر می باشد. در برخی موارد نیز تقدیر لفظی به علت تکرار لفظ مقدر یا تکرار لفظ ملازم با لفظ مقدر و تقدیر معنوی به خاطر تکرار معنای مقدر یا لفظ ملازم با معنای مقدر می باشد. اما در مصحح نه تنها معنا یا لفظی در کلام ذکر نشده است که قرینه بر معنا یا لفظ مقدر باشد، بلکه ملازمه غالبیه ای نیز بین لفظ مذکور و مصحح وجود ندارد. در حدیث رفع، مؤاخذه در تقدیر نیست زیرا؛ با توجه به ندرت تعلق رفع به تبعه و مؤاخذه، از ذکر رفع مؤاخذه به ذهن خطور نمی کند. در حدیث رفع لفظ مؤاخذه یا لفظ ملازم با آن نیز ذکر نشده است تا به ذکر آن از بیان مؤاخذه اکتفا شده باشد. این سخن را در قالب بحث منصوب به نزع خافض که شبیه بحث ماست، بیشتر توضیح می دهیم.

برخی از افعال هم متعدی بنفسه بوده و هم با حرف جر متعدی می شوند. در ادبیات فعل هایی نیز وجود دارند که متعدی به حرف جر هستند اما گاه به صورت منصوب به نزع خافض استعمال می شوند. این پرسش وجود دارد که چرا این افعال نیز مانند قسم اول، از افعالی که هم متعدی بنفسه و هم متعدی به حرف جر استعمال می شوند، بیان نمی شوند؟ در پاسخ گفته شده: اگر استعمال بدون حرف جر مانند تعدی به حرف جر؛ استعمالی شایع باشد در این موارد فعل دو وجهی است زیرا؛ هیچ وجهی برای تقدیر وجود ندارد اما اگر استعمال بدون حرف جر استعمالی نادر باشد، این موارد از باب منصوب به نزع خافض است. علت این سخن در آن است که با وجود دو نوع استعمال نادر و شایع، استعمال نادر باید به استعمال شایع رجوع کرده اما در فرض وجود دو نوع استعمال شایع، هر یک استعمالی مستقل خواهند بود. به بیان دیگر وجود تنها یک استعمال شایع سبب می شود، بین لفظ مذکور و لفظ مقدر یا معنای مقدر ملازمه ایجدا شده و از ذکر این لفظ آن لفظ یا معنا به ذهن خطور کند. مثلا از ذکر دخلت الدار به علت شیوع استعمال دخل با فی، معنا یا لفظ فی به ذکر خطور داده شود. البته منصوب به نزع خافض از باب تقدیر لفظی نیست زیرا؛ اثر فی در لفظ ظاهر نبوده و الدار مجرور نمی شود بلکه از باب تقدیر معنوی است و از ذکر دخلت الدار معنای فی به ذهن اخطار داده می شود.

این سخن در منصوب به نزع خافض با بیان ما در تحلیل تقدیر بی ارتباط نیست. اگر در جمله ای لفظ مقدر یا لفظ ملازم با مقدر ذکر نشده باشد، در فرضی می توان تقدیر را پذیرفت که استعمال همراه با آن لفظ استعمالی شایع و استعمال بدون آن لفظ استعمالی نادر باشد به نحوی که از ذکر جمله یا کلمه ای مانند رفع، آن لفظ به ذکر اخطار داده شود. در رفع این سخن صحیح نیست زیرا؛ استعمال بدون مؤاخذه، تبعه یا سایر آثار استعمالی شایع بوده و استعمال همراه با این آثار استعمال نادری است. به همین علت نمی توان قائل به وجود تقدیر در حدیث رفع شد. در یک جمله می توان گفت: تقدیر به اعتبار یک نوع ملازمه غالبیه ای است بین یک لفظ و لفظ دیگر یا معنای دیگر وجود دارد که می توان آن لفظ یا معنا را تقدیر گرفت.

## رفع جمیع آثار یا خصوص مؤاخذه؟

همانگونه که بیان شد؛ وضع و رفع عمل انجام شده نیازمند مصحح و اعتبار است. این اعتبار می تواند مختلف باشد. این احتمال وجود دارد که به اعتبار مؤاخذه بر عمل، عمل بر عهده مکلف قرار داده شده و رفع شده باشد و این احتمال نیز بعید نیست که به اعتبار تمام احکام سنگینی که بر این فعل مترتب است، این عمل بر عهده قرار داده شده یا برداشته شده باشد. این احتمال نیز وجود دارد که وضع و رفع به اعتبار عقوبت اعم از عقوبت دنیوی مانند کفاره و اخروی استعمال شده باشد. در تصویر مصحح، احتمالات دیگری نیز وجود دارد که با تأمل قابل تصور است. به عنوان نمونه، نکاح در عده با علم به آن، مستلزم حرمت ابد است. حرمت ابد حکم وضعی سنگینی است که بر مکلف قرار داده شده و از باب مؤاخذه نیست. آیا در صورتی که نکاح در عده از روی جهل باشد، این حکم سنگین نیز مرفوع است؟

در نظر ابتدایی شاید بتوان با تمسک به اطلاق رفع، هر حکم و عقوبتی اعم از دنیوی و اخروی را که بر فعل در حال علم مترتب است، در فرض جهل مرفوع دانست. برای تأیید این سخن می توان به این روایت تمسک کرد: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ ع عَنِ الرَّجُلِ يُجَامِعُ أَهْلَهُ ثُمَّ يَغْتَسِلُ قَبْلَ أَنْ يَبُولَ ثُمَّ يَخْرُجُ مِنْهُ شَيْ‌ءٌ بَعْدَ الْغُسْلِ فَقَالَ لَا شَيْ‌ءَ عَلَيْهِ إِنَّ ذَلِكَ مِمَّا وَضَعَهُ اللَّهُ عَنْهُ[[2]](#footnote-2)

این شخص پیش از بول غسل کرده و پس از غسل رطوبتی از او خارج شده است. نمی داند که آیا این رطوبت منی است یا نه؟ امام علیه السلام با حکم به لا شیء علیه، وظیفه غسل را مرتفع کرده اند. احتمال دارد مشار الیه ذلک، رطوبت بوده و بدین معنا باشد که این رطوبت از او برداشته شده و روشن است این رفع به اعتبار غسل است نه مؤاخذه و عقوبت. اما این احتمال نیز در روایت وجود دارد که مشار الیه ذلک اغتسال باشد که در این صورت هیچ ارتباطی با مبحث ما ندارد. در این فرض چون علم به وجوب غسل به خاطر جهل به خروج منی، برای مکلف ایجاد نشده است غسل مرفوع خواهد بود.

اما به نظر می رسد؛ نمی توان تمام احکام به خصوص احکام وضعی مترتب بر فعل در حال علم را در فرض جهل مرفوع دانست زیرا؛ برخی از احکام مسلما مرفوع نیستند. مثلا اگر شخصی با جهل به جنب شدن به واسطه جماع، جماع انجام دهد جنب خواهد بود و مثلا صحبت از روی جهل در نماز موجب بطلان نماز است.

پس اگر تمام احکام مرفوع نیست باید دید عرف چه استظهاری از روایت دارد. شاید بتوان گفت: از نظر عرفی مصحح بر گردن بودن نکاح در عده مثلا، مؤاخذه بوده و اینکه تمام احکامی که نکاح در عده موضوع برای آنهاست رفع شده باشد، روشن نیست. حاج آقا در بحث رفع قلم، احکامی که رفع قلم می تواند ناظر به آنها باشد را بیان کرده اند. ما در جلسه آینده با محور قرار دادن کلمات ایشان، بحث رفع مؤاخذه یا رفع تمام احکام یا احتمالات دیگر را در حدیث رفع پی گیری خواهیم کرد.

سوال: حاج آقا در قرابت مشی قوم هم همین را می شود گفت که بنا بر تقریر شما که رفع را با عن حساب نمی کنند رفع حرمت و رفع فلان و اینها که بعد از رفع چون که ملازمه ای به آن معنا ندارد با مراخذه آثار و لذا نگوییم که در تقدیر است و اینها. بگوییم اینها مصحح رفع حرمت و...

## تفاوت تقریب ارائه شده با تقریب مشهور

در قول مشهور، رفع به معنای نفی معنا شده و متعلق رفع نیز احکام گرفته شده است نه افعال. در تفسیر ما رفع به معنای برداشتن بوده و متعلق رفع افعال است نه احکام. در تقریب اول اصل تجوز مسلم بوده و در نوع تجوز که آیا از باب تقدیر است یا تجوز در اسناد رفع به متعلق است یا تجوز در خود متعلق است، بحث بود و در تقریب ما اصل تقدیر مسلم نبوده و خود فعل برداشته شده اما برداشته شدن فعل به معنای برداشته شدن مؤاخذه بر فعل و مانند آن است. در تقریب ما باید تحلیل کرد معنای رفع عمل انجام شده چیست. آیا بدین معناست که بر عمل انجام شده مؤاخذه نمی شود یا این عمل انجام شده موضوع برای تکلیف های شاق نیست؟ با دقت در استعمالات عجالتا موردی پیدا نشده است که عمل انجام شده به اعتبار موضوع بودن برای احکام شاق، به گردن مکلف گذاشته شده باشد. مثلا در این حدیث رفع عمل به معنای رفع مؤاخذه و حد است و از آن رفع تمام احکام شاق فهمیده نمی شود: عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع‏ فِي الصَّبِيِّ يَسْرِقُ قَالَ يُعْفَى عَنْهُ مَرَّةً فَإِنْ عَادَ قُطِعَتْ أَنَامِلُهُ أَوْ حُكَّتْ‏ حَتَّى‏ تَدْمَى‏ فَإِنْ عَادَ قُطِعَتْ أَصَابِعُهُ فَإِنْ عَادَ قُطِعَ أَسْفَلُ مِنْ ذَلِكَ.[[3]](#footnote-3)

با تحلیل ارائه شده در حدیث رفع، برخی از مباحث گذشته را مرور می کنیم.

## شمول حدیث رفع نسبت به شبهات حکمیه

این بحث مطرح شد که آیا حدیث رفع شبهات حکمیه را شامل است یا اختصاص به شبهات موضوعیه دارد؟ بیان شد؛ مفعول ما لا یعلمون محذوف است و مفعول محذوف گاه به ملاحظه ما لا یعلمون عنوانه بوده و گاه به ملاحظه ما لا یعلمون وجوبه می باشد. ملاحظه اول به این اعتبار است که عدم علم به یک فعل در نگاه بدوی به معنای عدم شناخت عنوان آن فعل می باشد و اعتبار عدم علم به حکم نیازمند مؤونه زائده است، ملاحظه دوم نیز از این باب است که به علت فعل موجود در جمله که رفع بوده و به معنای عدم الایجاب است، عدم وجوب ما لا یعلمون اراده شده باشد. هر دو اعتبار در حدیث رفع صحیح بوده و می تواند اراده شده باشد. در ملاحظه دوم مفعول به خاطر وجود مشابه آن در جمله حذف شده است. در جلسات گذشته بیان شد که صرف جهل به عنوان نمی توان موضوع برای رفع باشد زیرا؛ اگر عنوان فعلی مجهول بود اما وجوب آن روشن بود مسلما این فعل مرفوع نخواهد بود. پس عنوان مجهول نیز تا موجب جهل به حکم نشود، مرفوع نیست. به همین سبب می توان گفت: ما لا یعلمون انه واجبٌ ام غیر واجبٍ فهو مرفوع و این تقدیر هم شبهه موضوعیه را شامل بوده و هم شبهه حکمیه را در بر می گیرد.

در این جلسه بر این مطلب دو نکته را ضمیمه می کنیم.

1. اگر در حدیث رفع جمع بین دو ملاحظه شده و گفته شود: ما لا یعلمون بعنوانه و لا یعلمون انه واجب أم غیر واجبٍ فهو مرفوع، تنها شامل شبهه موضوعیه است اما؛ هیچ وجهی ندارد که هر دو ملاحظه را در نظر بگیریم و ظاهر حدیث رفع تنها در ملاحظه به اعتبار وجوب و عدم وجوب است.
2. صاحب وسائل این حدیث را مختص به شبهات وجوبیه می داند. در جلسات گذشته بیان شد؛ به این علت که ظاهر ما لا یعلمون فعل پیش از انجام است، مراد رفع الایجاب است و شامل شبهات تحریمیه نیست. هر چند اطلاق وجوب بر ترک الحرام با قرینه اشکال نداشته و مثلا می توان گفت بر مؤمن لازم است فرائض خود را انجام دهد و از فرائض ترک المحرمات را نیز اراده کرد، اما؛ این اطلاق بر خلاف ظاهر بوده و نیازمند مؤونه زائده است و در فرض نبود قرینه نمی توان آن را مراد دانست. اما باید نکته ای را بیان کرد که در این جلسه تنها بدان اشاره کرده، در جلسه آینده بیشتر در مورد آن سخن خواهیم گفت.

همانگونه که بیان شد؛ اختصاص ما لایعملون به شبهات وجوبیه از این باب بود که ما لا یعلمون به معنای عمل پیش از انجام است و رفع عمل پیش از انجام، به معنای عدم الایجاب است. بله اگر عمل انجام شده، رفع می شد به معنای عدم مؤاخذه بر ای فعل بود و شامل شبهات تحریمیه می شد. بیان شد در فقراتی که به صیغه ماضی است مانند ما اخطئوا و ما نسوا ظهور در فعل انجام شده است و فقراتی که به صیغه مضارع است مانند ما لا یطیقون و ما لا یعلمون ظهور در فعل پیش از انجام دارد. این پرسش نیازمند بررسی است که چرا ما لا یعلمون به فعل پیش از انجام اختصاص داده شده و به معنای اعم از فعل انجام شده و فعل پیش از انجام نیست تا شامل شبهات تحریمیه نیز باشد؟

پاسخ به این پرسش را در جلسه آینده بیان خواهیم کرد اما؛ پیش از پاسخ به این پرسش بیان این نکته ضروری است که در اکثر قریب به اتفاق نقل های حدیث رفع ما لا یعلمون به صیغه مضارع است. در احادیث 10، 11، 12، 13، 14، 15، با تعبیر ما لا یعلمون در و حدیث 16 با تعبیر ما لا یعلم است. تنها در حدیث 9 به تعبیر ماضی ما جهلوا حتی یعلموا وارد شده است که عبارت دعائم الاسلام است و از جهت سندی معتبر نیست. در ما لا یطیقون نیز، اکثر نقل ها و تمام نقل های معتبر به صیغه مضارع است. در احادیث 4، 10، 11، 12، 13، 14 و 15 ما لا یطیقون وارد شده و در حدیث 16 ما لا یطیق و در حدیث 16 ما لا یستطیعون آمده است. در احادیث 6، 7 و 8 ما لم یطیقوا وارد شده که همگی مرسل و غیر قابل اعتماد هستند.

# دور نمای مباحث آینده

با توجه به دیدی که نسبت به حدیث رفع ارائه شد و بین فقرات به صیغه ماضی و مضارع تفاوت گذاشته شد، نحوه بحث در حدیث رفع متفاوت بوده و در هر یک ار فقرات باید مجزا بحث را پی گرفت. نتیجه مباحث در فقره ما لا یعلمون امکان دارد با نتیجه مباحث در فقره ما نسوا تفاوت داشته باشد. از همین رو امکان دارد ما لا یعلمون را شامل جهل به جزء ندانیم اما اکراه و اضطرار نسبت به جزء را مرتفع بدانیم.

از همین رو ابتدا مباحث فقره ما لا یعلمون را به اتمام رسانده و سپس وارد بحث در سایر فقرات حدیث رفع می شویم. به عنوان نمونه در مورد بحث هایی که از آقای شهیدی در شماره اخیر – پیش شماره سیزدهم - مجله تا اجتهاد از ایشان درباره رفع جزئیت و شرطیت در فعل ناسی چاپ شده است، باید صحبت کرد و آن را با رفع ما لا یعلمون متفاوت دانست.

و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و ال محمد

1. مانند این مثال «كُلُّ كَذِبٍ مَسْؤُولٌ عَنْهُ صَاحِبُهُ إِلَّا كَذِباً فِي ثَلَاثَةٍ: رَجُلٌ كَائِدٌ فِي حَرْبِهِ، فَهُوَ مَوْضُوعٌ عَنْهُ» استعمالات روایی بدین نحو در روایات بسیار زیاد است. [↑](#footnote-ref-1)
2. تهذیب الاحکام؛ ج1، ص: 145 [↑](#footnote-ref-2)
3. الكافي (ط - الإسلامية) ؛ ج‏7 ؛ ص233 [↑](#footnote-ref-3)